

## بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ نویسنده آنچه ذیل‌آمی‌آید هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارد.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهایی از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبایی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) مجاز است.
- ✓ استاد گرانقدر در ابتدای شروع درس شریف نهایی، خواندن نماز شب را شرط حضور در کلاس عنوان فرمودند؛ طبعاً این شرط درباره استفاده از این متن نیز جاری است.

#جلسه ۱۱۹: ۹۸۰۸۲۲

یا علی ثلاث یحسن فیهن الذب [این مسأله و مسأله مابعدش (قبیح صدق در برخی امور)، از مسائل حساس است و باید درست معنا شود. بنظر میرسد کل این بحث را باید ذیل عنوان «مکر الهی» معنا نمود. در قرآن کریم مکر به خداوند نسبت داده شده است،<sup>۱</sup> همچنین درباره حضرت یوسف علیه السلام نیز این معنا آمده است.<sup>۲</sup> مکر یعنی «چاره جویی در راستای عقلانیت الهی». چنین مکاری است که مثبت است و به خداوند و اولیاء الهی نسبت داده میشود. یعنی شرایط (اعم از مخاطب) بگونه‌ای است که نمیتوان کار را از طرق دیگر، پیش بُرد، لذا چاره جویی باید انجام شود اما در راستای عقلانیت الهی. یعنی اصل بر تربیت و درست کردن و در مسیر هدایت الهی قرار گرفتن و رسیدن به خداوند متعال است، اما ذیل این اصل، در پاره‌ای از موارد، برخی از چاره جویی‌ها مجاز دانسته شده است و فطرت‌های شریف انسانی نیز این معنا را میفهمد و میپذیرد. پس دقت داشته باشیم که این قسمت از بیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذیل چنین معنایی دارد مطرح میشود. سه چیز است که دروغ در او خوب است: [المکیدة فی الحرب] در دل جنگ و مبارزه با دشمن. البته این جواز درباره پیمان‌ها صدق نمیکند زیرا در آنجا از فضای جنگ دور می‌شویم. چنانچه در جبهه‌های خودمان نیز گاهی همین کار را میکردند یعنی منطقه‌ای را فعال میکردند و گاهی حمله‌ای هم میکردند و چند شهید هم میدادند اما این، مکاری بود برای اینکه یک عملیات بزرگ در جایی دیگر صورت بگیرد. [و عدتک زواجک] اولاً آنچه در ابتدا گفتیم باید توجه شود. ثانیاً در اینجا بحث زوجه است نه زوج. حضرت میفرمایند در مقام وعده به زوجه میشود که انسان ظاهرسازی کند. باز هم میگوییم در اینجا باید آن مقدمات لحاظ شود، یعنی حتماً باید در بستر عقلانیت الهی و در مسیر تربیت چنین کاری انجام شود. این سخن نشان میدهد که معمولاً همسر انسان علاقه زیادی دارد به اینکه ولو شده در ظاهر، همسرش به او اظهار محبت‌های فراوان داشته باشد. گهگاهی زوجه میداند که شوهرش حرفی را الکی میگوید و احتمالاً به این حرفش عمل نمیکند اما میگوید همین را هم دوست دارم. یعنی طبیعت زن این است. البته این را دقت کنید ظاهرسازی، مسیری است در فرآیند بهتر شدن زندگی. پس در مقام عهد و پیمان چنین کاری نادرست است یعنی وعده دروغ در چنین جایی کار را خراب میکند. پس سخن حضرت صلی الله علیه و آله در راستای بهبود شرایط و بطور دقیق در راستای همان اظهار محبتی که حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند نسبت به همسران داشته باشید، معنا دارد. یعنی اگر قرار باشد در همه شرایط انسان بخواهد چنین کاری بکند، در اینصورت خلاف معنای مدنظر حضرت رسول صلی الله علیه و آله محقق میشود. بازهم مواظب باشید یکی از لغزشگاه‌های عجیب متدینین، در فضای کذب مصلحتی است. یعنی دام عجیبی است، در عین اینکه بخش‌های از آن، صحیح است، ولی میتواند انسان را ببلعد و وارد فضای محرمات و گناهان کند. [و الإصلاح بین الناس] در فضای آشتی دادن، انسان میتواند و بلکه خوب است که مثلاً خوبی اندک یک طرف را بزرگ نشان بدهد و بدی‌های بزرگ او را کوچک جلوه بدهد. خصوصاً در بحث ارحام. لازم نیست هرآنچه که درست است را گفت. ولی باید کاملاً مراقب بود یعنی با تسلط بر شرایط، این مسیر را به پیش ببرد [یا علی ثلاث یفبح فیهن الصدق التمیمه] در روایات ما نسبت به سخن چینی خیلی شدید برخورد شده است. سخن چین، فراهم‌کننده و آتش‌بیار هیزم جهنم است. سخن چینی خیلی از خانواده‌ها را از هم میپاشد، راحتی‌ها و آرامش‌های روحی را برمی‌دارد. یعنی اگر چه راست است اما نباید مطرح بشود. [و اخبارک الرجل عن أهله بما یکره] یک وقت است که شخص اگر از آنچه درون خانه‌اش میگذرد باخبر شود، میتواند زندگی‌اش را جمع و جور کند، اما گاهی اینگونه نیست و چنین اخباری، کار را بیشتر خراب میکند. [و تکزبیک الرجل عن الخیر] وقتی مثلاً کسی میگوید من فلان کار خوب را انجام داده‌ام، سریع او را انکار کنی؛ خب وقتی طرف دارد خیر را به خودش انتساب میدهد، خب بنحوی ترویج خیر است اگر چه انسان، خیلی او را نپسندد ولی اینکه انسان توی صورت او بزند و بگوید این کار و آن کار ت خراب بود، خیلی جالب نیست. البته این معنا نیز لغزندگی‌های شدید دارد خصوصاً در امور سیاسی و بحث انتخابات. در انتخابات، برخی کاندیداها ولو کوچکترین انتسابی به یک شهر داشته باشند، هر کاری در آن شهر صورت گرفته است، به خودشان نسبت میدهند. خب روایت شامل چنین جایی نمیشود.]

- بحث از کلی و جزئی، در واقع بحث از اتصاف ماهیت است به کلیت و جزئیت. توضیح اینکه: همانگونه که در فصل اول گفتیم الماهیه لیست من حیث هی، لاموجوده و لا لاموجوده، در این فصل نیز میگوییم ماهیت

<sup>۱</sup> «و یمکر الله و الله خیر الماکرین» و «فلله المکر جمیعاً» و «و املی لهم ان یتدبیر متین» و «و اکید کیدا»

<sup>۲</sup> «کذبت کذبا لیوسف»

فی حد ذاتها نه جزئی است و نه کلی. حال می‌خواهیم ببینیم اگر ماهیت، بلحاظ صفت خارج از ذاتش، متصف به کلیت و جزئیت بشود، چنین کلیت و جزئیتی چه معنایی دارند؟

• گفته شد که از نظر فلسفی، جزئیت و تشخص با وجود خارجی گره خورده است، و کلیت با وجود ذهنی. بدین معنا که وقتی ماهیت، وجود ذهنی یافت قابلیت صدق بر کثیرین پیدا میکند. بنابراین کلیت و جزئیت منطقی، هر دو از نگاه فیلسوف، کلی هستند. یعنی ولو یک مفهوم میتواند تمیز پیدا کند و همچنین ولو تمیزش میتواند آنچنان شدید باشد که جز یک فرد خارجی بیشتر نداشته باشد [همان جزئی منطقی]، اما باز هم کلی فلسفی است و متشخص و جزئی نمیشود.

### یک تفسیر نادرست از کلیت و جزئیت، ورد آن

در آنچه گذشت، کلیت و جزئیت را ارجاع دادیم به مدرک؛ اما قول دیگری نیز وجود دارد که می‌خواهد کلیت و جزئیت را بر اساس مدرک و فضای ادراکی تحلیل کند.

با این توضیح که: ادراک گاهی حسی است و گاهی عقلی. در ادراک حسی بدلیل شفافیت و وضوحی که دارد، آنچه درک میشود کاملاً بر یک فرد منطبق میشود؛ اما ادراک عقلی برخلاف ادراک حسی چندان شفافیتی ندارد، و همین عدم وضوح در فضای ادراک، سبب میشود که ما احساس کنیم این شیء میتواند منطبق بر کثیرین شود. پس تولید جزئیت و کلیت برمیگردد به ویژگی‌های ادراک نه مدرک.

قائلین به این معنا، مثالی نیز برای سخن خودشان می‌آورند. گاهی زید را از نزدیک حس میکنید خب این میشود جزئی؛ اما گاهی از دور یک شبی را میبینید، خب این شب امکان دارد زید باشد و امکان هم دارد عمرو باشد، حتی اگر کمی دورتر ناواضح‌تر باشد این امکان که درخت باشد نیز در او هست یعنی بر همه اینها صدق میکند. هرچه این شب به شما نزدیک‌تر میشود ابهام‌ها از او برداشته و کلیتش کمتر میشود تا سرآخر برسد به شما که میشود جزئی.

### فما [مبتدا] قيل إن الكلية و الجزئية فی نحو الإدراک

در فضای ادراک است نه فضای مدرک [اگر مدرک و معلوم، همراه با وجود خارجی باشد، جزئیت تولید میشود، اما اگر مقارن وجود ذهنی باشد تولید کلیت میکند].

بمعنی أن الحس لقوة إدراکه ينال الشيء نیلا كاملا، بحيث يمتاز عما سواه مطلقا و يتشخص و العقل لضعف إدراکه يناله نیلا هینا یتردد ما ناله بین أمور و یقبل الانطباق علی کثیرین

حس از آنجاکه قدرت ادراکی بالایی دارد و ادراکاتش شفاف و واضح است، بطور کامل به شیء میرسد، بگونه‌ای که از غیر خودش کاملاً جدا میشود، و جزئی میگردد؛ درحالیکه عقل چون ادراکش ضعیف است، بطور کامل به شیء خارجی دست نمی‌یابد و همه ویژگی‌های آن را منعکس نمیسازد، بلکه آن را مبهم درک میکند، بگونه‌ای که صورت ادراکی‌اش، میان چند چیز مردد است، و بر امور متعدد قابل انطباق می‌باشد.

• این قول، در واقع، کلیت را به ابهام، و جزئیت را به شفافیت و وضوح گره زده است.

کالشبح المرئی من بعید بحیث لا يتميز کلّ التمیّز، فیتزدد بین أن يكون مثلاً هو زیداً أو عمروا أو خشبةً منصوبةً أو غیر ذلك و[درحالیکه بحسب واقع] لیس إلا واحداً من الاحتمالات و کالدرهم المسوح[ساییده شده] المردد بین الدراهم المختلفة و لیس إلا واحداً منها

فاسدٌ[خبر]

به دو دلیل، چنین قولی باطل است:

۱- إذ لو كان الأمر كذلك لم يكن مصداقُ الماهية في الحقيقة إلا واحداً من الأفراد

اگر تفسیر مذکور صحیح باشد، مصداق ماهیت کلیه، حقیقتاً یک چیز بیشتر نخواهد بود. یعنی ماهیت کلیه، فقط یک فرد خواهد داشت و فرقی میان کلی و جزئی باقی نخواهد ماند.[درحالیکه تفاوت بین جزئیت و کلیت، امری وجدانی است]

• اینجا بحث بر سر اصطلاح نیست. حقیقت این است که ما بحسب تأملات در خودمان -یعنی با همان روش تحلیل شهودی یا مفهومی- واقعاً ماهیت کلیه شفاف قابل صدق بر کثیرین را ادراک میکنیم و واقعاً می‌یابیم که ماهیت درون ذهن، خاصیت انطباق‌پذیری بر کثیرین را دارد.

۲- و لكذبت القضايا الكلية كقولنا: «كل ممكن فله علة»<sup>۳</sup> و «كل أربعة زوج» و «كل كثير فإنه مؤلف من آحاد» و الضرورة تدفعه

با این حرف شما، تمام قضایای کلیه و علوم، باطل خواهند بود. یعنی هیچ علمی نداریم[زیرا جزئی بما هو جزئی، تولید علم نمیکند]. درحالیکه ضرورت -یعنی ادراک بدیهی بسیار شفاف- چنین سخنی را رد میکند.

• البته این را قبول داریم که کیفیت ادراک کلی، بحث سختی است. یعنی حلّ اینکه انسان چگونه کلیات را ادراک میکند در طول تاریخ محل بحث بوده است. اما در اصل مطلب -یعنی اینکه کلی، ادراک میشود- بحثی نبوده است.

• تحلیل این‌ها این میشود که تمام چهارها زوج نیستند بلکه فقط یک چهار است که زوج است. خب میبینید این قول خیلی ضعیف است فلذا شاید بتوان گفت طرح این مطلب -لا اقل در نهاییه- جایی ندارد.

فالحق أن الكلية و الجزئية لازمتان لوجود الماهيات، فالكلية لوجودها الذهني و الجزئية لوجودها الخارجي

حق همان است که قبلاً گفتیم که کلیت و جزئیت جزء خواص وجود ماهیت هستند

**قول نادرستی دیگر ورد آن:**

مستشکل میگوید: چطور میگویید ماهیتی که در ذهن بیاید کلی است؟ مثلاً «ماهیت انسان»ی که در ذهن زید است بالشخص و العدد با «ماهیت انسان»ی که در ذهن عمرو است متفاوت میباشد. حتی ماهیتی که در

<sup>۳</sup> اشکال: بحث ما دربارهٔ اتصاف ماهیت به کلیت و جزئیت بود و این مثال، از فضای ماهیت کلیه خارج شده است؛ پاسخ: تحلیل این‌ها - یعنی معتقدین به تفسیر نادرست- اختصاصی به ماهیات کلیه ندارد و اساساً کلیت را دارد معنا میکند. فلذا این مثال نیز میتواند ردی بر آن‌ها باشد.

زمان ۱ در ذهن زید می‌آید با آن ماهیتی که در زمان ۲ در همان ذهن زید می‌آید نیز متفاوت است. در نتیجه ماهیت، ولو در ذهن بیاید نیز، جزئی است.

پاسخ - چنانچه بسیار واضح است - همان است که در وجود ذهنی گذشت. آنچه به ذهن می‌آید دارای دو جنبه است: جنبه حکایی و غیر حکایی. آنچه مستشکل می‌گوید، جنبه غیر حکایی است که وجودی خارجی می‌باشد و اساساً یک جزئی متشخص است که صدق در او بی‌معناست؛ و آنچه حکما می‌گویند جنبه حکایی ما فی الذهن یا همان وجود ذهنی است و آنجاست که کلیت و صدق بر کثیرین متحقق می‌شود.

و کذا ما [مبتدا] قيل إن الماهية الموجودة في الذهن جزئية شخصية كالماهية الموجودة في الخارج، فإنها موجودة في ذهن خاص قائمة بنفس جزئية، فالماهية الإنسانية الموجودة في ذهن زید مثلاً غير الماهية الإنسانية الموجودة في ذهن عمرو، و الموجودة منها في ذهن زید اليوم غير الموجودة في ذهنه بالأمس و هكذا فاسد [خبر]

فإن الماهية المعقولة من الحيثية المذكورة أعني كونها قائمة بنفس جزئية ناعته لها و كذا كونها كيفية من الكيفيات النفسانية و كمالاتها، هي من الموجودات الخارجية الخارجة من بحثنا و كلامنا في الماهية بوجودها الذهني الذي لا يترتب عليها فيه آثارها الخارجية و هي من هذه الجهة لا تأتي الصدق على كثرين.

این سخن باطل است، زیرا ماهیت معقول از جهت یاد شده - یعنی از آن جهت که وابسته به یک نفس جزئی است و وصفی برای آن می‌باشد، و نیز از آن جهت که کیفیتی از کیفیات نفسانی است و کمالی برای نفس می‌باشد - یک موجود خارجی است و از بحث ما بیرون است. سخن ما درباره ماهیت با وجود ذهنی‌اش است، وجودی که در آن، آثار خارجی ماهیت بر ماهیت مترتب نمی‌گردد؛ و ماهیت از این جهت ابای از صدق و انطباق بر افراد متعدد ندارد، [و در نتیجه کلی می‌باشد، پس میتوان گفت کلیت از لوازم وجود ذهنی ماهیت است].

## تمیز و گونه‌های مختلف آن

تا اینجا بحث درباره تشخیص در مقابل کلیت بود؛ در ادامه علامه بحث تمیز را مطرح می‌فرماید. در اینجا بحث در این است که اگر اموری در یک چیز مشترک باشند، تمیز آن‌ها به چند صورت متصور است؟

• تمیز، تخصص، تعین و تشخص:

قبلاً هم این را عرض کرده‌ایم. در اینجا چند اصطلاح وجود دارد: تمیز، تخصص، تعین و تشخص. البته این‌ها اصطلاح مستقر ندارند و گاهی در جای یکدیگر استفاده می‌شوند ولیکن بنحو غالب‌تر، سه اصطلاح اول، در فضای فلسفه، در بستر کلیت شکل می‌گیرند و اصطلاح چهارم یعنی تشخص، در فضای جزئیت - یعنی آن وقت که پای وجود خارجی به میان می‌آید - مطرح می‌شود. در فضای کلیت یعنی وقتی کثرت مطرح است، میتوان کثرات را با هم مقایسه نموده و حکم به تمیز کرد.

اگر خاطرتان باشد در هنگام بحث از تخصص وجود گفتیم، مراد از تخصص، تمیز است نه تشخیص.<sup>۴</sup> تشخیص، وصف نفسی اشیاء است اما تمیز و تخصص و تعین، وصف غیری هستند یعنی در مقام مقایسه با غیر شکل میگیرند. ملاصدرا میگوید خداوند متعال، مشارکی ندارد تا تمیز در او مطرح باشد، اما درعین حال تشخیص دارد.

فیلسوفان مشاء سه طریق برای شکل‌گیری تمیز بیان کردند:

۱- اشتراک به خارج از ذات / تمیز به تمام ذات: اگر اشتراک اشیاء و افراد مدّ نظر، به خارج از ذات باشد، طبیعتاً تمیز میان آنها بحسب تمام ذات است یعنی اشیاء مد نظر بتمام ذات متباین خواهند بود

۲- اشتراک به جزء ذات (جنس) / تمیز به جزء ذات (فصل): اگر اشتراک در جزء ذات ماهوی - یعنی جنس - باشد، تمیز بحسب فصل، شکل میگیرد.

۳- اشتراک به تمام ذات / تمیز به عوارض خارج از ذات (عرض مفارق): اگر اشتراک در تمام ذات ماهوی باشد، تمیز بحسب اعراض خارج از ذات و بطور دقیق‌تر اعراض مفارق - نه لازم - حاصل میشود.

ثم إن الأشياء المشتركة في معنى كلي يتميز بعضها من بعض بأحد أمور ثلاثة

- اینکه فرمود: «فی معنی کلی» نشان میدهد که بحث تمیز در بستر کلیت و عمومیت قابل طرح است.
- اشتراک با کلیت گره خورده است و کلیت با وجود ذهنی؛ در نتیجه این فرآیندهای تمیزی بلحاظ ذهن شکل میگیرند. البته توجه دارید که این سخن، بدین معنا نیست که این فرآیندها منقطع و بریده از خارج هستند بلکه چنانچه بارها گفته‌ایم این‌ها منفعلاً از واقع و نفس‌الامر صورت میگیرند.

۱- فإنها إن اشتركت في عرضي خارج من الذات فقط تميزت بتمام الذات

اگر آن اشیا فقط در امری عرضی و بیرون از ذات با یکدیگر مشترک باشند، تمایزشان به تمام ذات خواهد بود.

كالنوعين من مقولتين من المقولات العرضية المشتركتين في العرضية

مانند دو نوع از دو مقوله مختلف از مقولات عرضی که فقط در «عرض بودن» باهم مشترکند. مثل خط که یک نوع کم است و سفیدی که یک نوع کیف است، ذاتشان کاملاً مباین با یکدیگر است، و هیچ وجه اشتراک ذاتی میان آنها نیست، و لذا با تمام ذاتشان از یکدیگر متمایز می‌شوند.

- همچنین میتوانیم به خود مقولات ده گانه مثال بزنیم که «الماهية»، عرضی مشترک میان تمام آنها - حتی جوهر - است. مراد از الماهية، همان ماهیت بالمعنی العام است که معقول ثانی فلسفی میباشد.

۲- و إن اشتركت في ذاتي فإن كان في بعض الذات - و لا محالة هو الجنس - تميزت ببعض آخر و هو الفصل

كالإنسان و الفرس المشتركتين في الحيوانية المتميزين بالنطق و الصهيل

<sup>۴</sup> در جلسه ۴۷ یعنی مرحله ۱، فصل ۳، فروعات، امر ششم، بحث دربارهٔ مخصصات وجود بود. استاد در آنجا بحثی پیرامون واژه‌شناسی و سیر تاریخی مسأله بیان نمودند. از جمله فرمودند: برخلاف تشخیص، تمیز وصف نسبی اشیاء است یعنی اشیاء در مقام مقایسه این معنا را پیدا میکنند. مشاء معتقد به سه نوع تمیز بود: به تمام ذات، به جزء ذات و به خارج ذات. شیخ اشراق تمیز به حقیقت ذات (همان تشکیک) را نیز مطرح و در ماهیات پیاده کرد. ملاصدرا هم تشکیک را پذیرفت منتها در وجود.

اگر در ذات مشترک باشند خودش دو حالت دارد: یا در جزء ذات (جنس) است در اینصورت تمیز به فصل خواهد بود

۳- و إن كان في تمام الذات تمیزت بعرضی مفارق إذ لو كان لازماً لم يخلُ عنه فرد فلازم النوع لازم لجميع أفراده  
یا در تمام ذات است در اینصورت تمیز به عرض مفارق خواهد بود. این عرض، باید مفارق باشد نه لازم، زیرا اگر عارض لازم ذات باشد، هیچ فردی از ماهیت بدون آن عارض و جدا از آن نخواهد.

• دقت دارید که مفارق بودن، امری نسبی است<sup>۵</sup> یعنی ممکن است چیزی نسب به فرد، عرض لازم باشد و نسبت به نوع، مفارق. و همچنین در «لم يخلُ عنه فرد» مراد از فرد، اعم از جنس، نوع و فرد حقیقی است.

---

<sup>۵</sup> «ذاتی» و یا «عرضی» بودن يك مفهوم، امری کاملاً نسبی و اضافی است؛ یعنی يك مفهوم نسبت به يك موضوع خاص ممکن است «ذاتی» باشد و نسبت به موضوع دیگری «عرضی» باشد؛ مثلاً در قضیه: «جسم رنگین است»، رنگین يك محمول عرضی برای موضوع خود است، اما در قضیه: «سفیدی رنگین است»، رنگین يك محمول ذاتی برای موضوع خود میباشد، زیرا رنگین بودن، جنس سفیدی است (استاد شیروانی، شرح بدایه، ج ۲ ص ۵۲).